

تولد ستاره

مرا با خود ببر
به انتهای سفر
به نقطه پایان
که فریاد می کشند
اینجا ست
آخر خط !

مرا با خود ببر
پشت دیوارها
آن دیوار بلند
با برج های آهنینش
پشت آن تپه
که ایستادند هزاران سرو بلند
و آواز خواندند
آزادی.
پشت آن دیوار بلند
که جفدها می خواندند
سرود انتقام.
که ماه بیرون نیامد از خجالت
و شب ستاره باران شد

مرا با خود ببر
به زادگاه ستارگان
به انتهای آن رود نغمه خوان
به دریا
که رسید ماهی سیاه کوچولو

مرا با خود ببر
به آن خاک تشنه
خاک عاشق
میکده مستان
به خاوران
منزل گاه ستارگان
به دریا
به انتهای آن رود نغمه خوان

وطن

ابر سیاهی می بینم
طوفانی در راه است

بادبانها را بکشید
طنابها را محکم کنید
طوفانی میرسد

ابرها خبرش را آورده اند
من زبانشان را می دانم
پرنده ها خبر می دهند
من زبان پرندگان را می دانم
طوفانی در راه است

من طوفان را می شناسم
در طوفان دنیا آمده ام
در تلاطم
در زمستان چشم گشوده ام
به هنگام زوزه کشیدن گرگها
و آواز خواندن جغدها
من با طوفان آشنايم
خود دیده ام
پاره پاره کردن گله های گوسفندان را
آرواره های لاشخوران مرده خوار را
می شناسم
بوی تعفن لاشه های بر زمین مانده را
می شناسم
گرگهای انسان نما را
خود دیده ام
طوفانی در راه است

دوستان!
گله های لاشخور به آواز جغد پیر به مهمانی خون دعوت شده اند

برای کشتاری دگر
برای پاره پاره کردن نسلی دگر
برای جاری ساختن خونهای دگر
من دیده ام
رها کردن اجساد نیمه جان بر سنگفرش خیابانها را
برای ستایش ترس
برای پرستش وحشت
برای گرفتن انتقام
من شهادت می دهم
به خون عزیزترینهای این وطن
شاهد گرفتن جان پدری بوده ام
بجای فرزندان
من شنیده ام
فریادهای بی صدایی را که در گلو خفه شده اند
طوفانی در راه است

دزدانی که نقاب بر چهره زده اند
منتظرند که تاریکی فرا رسد
من تاراج شدن شهر را دیده ام
حمله مغولان را از یاد نبرده ام
به آتش کشیده شدن تخت جمشید را دیده ام
ناله مادران زجر کشیده زیر سم اسبان عرب را شنیده ام
من فروش دختران باکره وطن را در بازار بردگان اعراب دیده ام
من بر خاک کردن زنان وطنم را در سیاهی چادر دیده ام
من سنگسار شدن عشق را در وطن دیده ام
می دانم

چطور مادری با عفاف شکم گرسنه فرزندش را سیر می کند
و پدری با عرق جبین خودکشی میکند
طوفانی در راه است

بادبانها را بکشید
طنابها را محکم کنید

3/01/2008

دادگاه

می بینمتان از هم اکنون
برای پاسخ
در دادگاه
جنایت علیه بشریت
که
ملتی را
در سلولی
به وسعت
یک وطن
به گروگان برده اید

می بینمتان از هم اکنون
در دادگاه
جنایت علیه بشریت
که

بزرگترین ، با شکوه ترین و آرام ترین
انقلاب قرن را
در سیلی از خون و انتقام
به یغما برده اید

می بینمتان از هم اکنون
در دادگاه
جنایت علیه بشریت
که

بدون حتی لحظه ای
محاكمه
نسلی را
به جوخه های اعدام و دار سپرده اید

می بینمتان از هم اکنون
در دادگاه
جنایت علیه بشریت

که
برای فرار از مجازات
به جان یک دیگر افتاده اید

نمی دانستم؟!
مامور بودم و معذور؟!
دیگری دستورش را صادر نمود؟!
مگر تنها من بودم؟!
می بینمتان از هم اکنون
دیر نیست
حال
پایکوبی کنید

امروز

در سرابی از انتظار
که شاید؟!
بیايد
روزی
فردا
یا فردایی دگر
انتظار کشیدن

در سرابی از حبس
منتظر شدن
که بگذرد
امروز
و پایان پذیرد
شب

تا که فردایی دگر
از راه رسد!
بهشتان
آرزوها یمان

فردا یمان

در سراپی از میراثها

ارث پدری

که شاید؟

“فردا از راه رسد”

خوشبختی

آزادی

رهاپی

انتظار کشیدن

انتظار ، انتظار ، انتظار

نه !

دگر بس است!! در سراب ماندن

باید که شکست این تابو را

همین امروز

همین دم

من می شکنم

پس فریاد می کشم

های مردم!

فردا را می سازم

امروز

از خرابه های این وطن

از کتاب حافظ و فردوسی

از کتیبه کوروش

فردا را می کارم

امروز

درگلدان خشک خانه

در اتاقم

در قلب برادران و خواهرانم

بادل شکسته مادر

دست پینه بسته پدر

فردا را بیرون میکشم

امروز

از قصه های مادر بزرگ

از خوابهای شیرین کودکا نه

از کلمات خاکی گرفته
عشق، زندگی، آزادی

فردا را فریاد می کشم
امروز
از تپه های شیرین نیشکر
از کورپزخانه های دولت آباد
از ارس تا خاوران
فریاد میکشم
از بالای طناب دار
از چاله های سنگسار
از درون قبرهای بی نام و نشان

فردا را آبیاری می کنم
امروز
با اشک هزاران داغ دیده
با خون پاکترین های وطن
با آه در سینه مانده برادر
فردا را می سازم
امروز

خون پاکان

سبزی نگرده که بذرش بر خاک نپاچند
پایانی نگیرد که آغازش نباشد
تو آن آغازی
بر این پایان
تو آن بذری
که خونت دهد پیغام
که ای یاران
اگر آغاز کند معنی به امروز
خون این پاکان
چه باکیست ما را

که شویم آغازی بر این پایان
یاران
آزادی سبز نگردد
تا که تنم بر خاکش بذر نگردد
این ره پایان نگیرد
تا که آزادی ز آن سبز نگردد
بیاد جان باختگان آزادی

هویت ایرانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی

هویت ملی در انقلاب و جنبش‌های اصلاح‌گرایان

جنبش اصلاحات ایران که خود در ابتدا پاسخی از طرف ایرانیان اندیشمند و اهالی قلم به چالش‌های مربوط به قدرت‌های غربی به حساب می‌آمد، در تبلیغ و توسعه‌ی ایده‌های نو درباره‌ی ملت و سرزمین ملی بسیار کارساز بود. این دسته از دانشمندان و اندیشمندان ایرانی در آرزوی نوین سازی و مدرن کردن دیوانسالاری کهنه متکی بر نظام‌های سنتی از مد افتاده و اتخاذ یا به کارگیری فن‌آوری‌ها و ساختارهای سیاسی نوین به منظور توسعه‌ی توانایی‌های ایران برای مقابله در برابر تجاوزگری‌های غربی به سر می‌بردند. جنبش اصلاحات که توسط عباس میرزا یکی از شاهزادگان تأثیر گذار در دربار قاجار و وزیر اصلاح‌طلب او، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، در خلال دهه‌های آغازین قرن نوزدهم آغاز شده بود به طور قابل ملاحظه‌ای در میان سال‌های 1848 تا 1852 و تحت نظارت و در دوران تصدی امیر کبیر، توسعه یافته و گسترش پیدا کرد. امیر کبیر که به روسیه و امپراتوری عثمانی سفر کرده بود، با مؤسسه‌های نوین آشنا شده و نخستین بار عبارتهای جدیدی از جمله «غیرت ملت و خاک و وطن پرستی» را مورد استفاده قرار داد. او از ابتدا در پی توسعه‌ی زیر ساخت‌های دولت به منظور محافظت و نگهداری از تمامیت ارضی و همچنین خود مختاری و استقلال ایران بود؛ "ما او را به عنوان نماینده‌ی ناسیونالیسم ایرانی در مقابل نفوذ استعماری اقتصادی و سیاسی اروپا می‌یابیم." (نقل از

کتاب فریدون آدمیت)

ایده‌های مربوط به ناسیونالیسم، مشروطه خواهی و ترقی خواهی پس از این توسط برخی دیگر از اهل نظر و اندیشمندان یا دولت مردان ایرانی که تحصیل کرده‌ی غرب هم بودند، بیشتر مورد توجه قرار گرفت و توسعه یافت. یکی از این افراد حسین خان سپهسالار بود که به عنوان سفیر و وزیرمختار ایران در بمبئی، تفلیس و استانبول حضور یافته و همچنین در رأس برخی از وزارتخانه‌های اساسی کشور نیز به خدمت پرداخته بود. حسین خان سپهسالار به همراه برخی از همفکران نزدیک خود از جمله میرزا ملکم خان نظام الدوله، میرزا یوسف خان مستشار الدوله و مجدالملک سیناکی، در کنار سایرین، به دفاع از شکل گیری نهادهای سیاسی مدرن و همچنین ایده‌ی نوین ناسیونالیسم مردمی به عنوان پیش نیازی برای توسعه و ترقی کشور پرداختند. سپهسالار با بیان اظهاراتی از جمله: «اساس ملیتی که توسط امپراتوری فرانسه ارایه شده بود، چنین امری را مطرح می‌کند که هر ملتی باید توسط مردم متعلق به خودش اداره گردد،» (نقل از کتاب فریدون آدمیت)، در میان نخستین کسانی قرار می‌گرفت که از عبارت «ملیت» که به مفهوم تعلق ملی افراد به سرزمینشان و همچنین ناسیونالیسم اشاره داشت، استفاده می‌کردند. ایده‌ی سپهسالار این بود که حق حاکمیت بایستی به خود ملت سپرده شود و این که باید وضعیت و موقع ساکنان کشور را تغییر داده و آن‌ها را از سطح «رعیت» به سطح «شهروند» ارتقاء داد.

مراکز آموزشی و رسانه‌های چاپی نوین

واپسین دهه‌های قرن نوزدهم میلادی در ایران شاهد معرفی مفاهیمی چون آموزش مدرن و رسانه‌های چاپی یا مطبوعات بود. این که گسترش ایده‌ی نوین ناسیونالیسم در غرب و همچنین در آسیا و آفریقا از محصولات توسعه‌ی رسانه‌های چاپی و افزایش مراکز آموزشی و مدارس نوین به حساب می‌آیند، به طور وسیعی مورد توجه و تأیید قرار گرفته است (این پدیده به شکل نمادین «ناسیونالیسم مطبوعاتی» و «ناسیونالیسم آموزشی» خوانده می‌شود.) در نتیجه، هزاران نفر از مردم ایران از ایده‌ها و نهادهای نوین سیاسی مطلع شدند. آشنایی با آموزش غربی در ایران از طریق مدارس تبلیغاتی دینی (میسوئوری) و از آن مهم‌تر، شکل گیری زیربنایی مدرسه‌ی دارالفنون در سال 1852 و تشکیل مدرسه‌ی علوم سیاسی در سال 1899 (که به ارایه‌ی دوره‌های آموزشی به همراه متون تعیین شده در مورد تاریخ ایران می‌پرداخت)، به طور قابل ملاحظه‌ای، به نشر و گسترش ایده‌های نوین سیاسی مربوط به ملیت و ناسیونالیسم در میان اقشار جدید و در حال شکل گیری روشنفکری، کمک کرد. راه‌اندازی چاپخانه‌های گوناگون در تبریز، تهران، اصفهان و دیگر شهرهای مهم کشور منجر به چاپ تعداد قابل توجهی از کتاب‌ها و روزنامه‌های گوناگون در سراسر ایران شد. در حدود یک پنجم از این

کتاب‌ها (با احتساب موارد مربوط به چاپ مجدد برخی) به موضوعات مربوط به ایران پیش از اسلام تخصیص داده شده بود که این‌ها شامل موضوعات و موارد فراوانی می‌شود که از آن جمله می‌توان به ده بار چاپ مجدد یکی از کتاب‌های آموزشی مؤثر در مورد تاریخ شاهان ایرانی پیش از دوران اسلامی در ایران (تاریخ المعجم فی آثار الملوك العجم - نوشته‌ی حسینی قزوینی)، کتابی درباره‌ی تاریخ سلسله‌ی ساسانیان (تاریخ ساسانیان)، کتابی در مورد ریشه‌های پارتی یا اشکانی سلسله‌ی قاجار (نوشته‌ی اعتماد السلطنه)، شاهنامه‌ی حکیم فردوسی، کتاب تأثیر گذاری که به اراییه‌ی ایده‌های ناسیونالیستی جنبش‌های نو زرتشتیان (دبستان المذاهب) می‌پردازد و کتابی در مورد ریشه‌های قومی ایرانی (جاویدان خرد)، اشاره کرد. علاوه بر این، ارسال کتاب‌های ایرانی منتشر شده در هندوستان، همچنین توزیع تعدادی از روزنامه‌های ایرانی چاپ شده در کلکته، استانبول، قاهره، لندن و پاریس، نیز به گسترش هر چه بیشتر ایده‌های سیاسی بحث‌برانگیز و همچنین ایدئولوژی ناسیونالیسم در میان جامعه‌ی روشنفکران ایرانی کمک کرد.

ناسیونالیسم شیداگونه

همذات پنداری با گذشته‌ای پر زرق و برق و با شکوه به واسطه‌ی تصور نمودن مکان‌ها و زمان‌های مربوط به دوران شکوفایی ایران در زمان گذشته به مردم کمک می‌کند که حضور خود را در فراسوی زمان حال رقت‌انگیز و مصیبت زده بیابند. در نتیجه، برای طرفداران ابتدایی ناسیونالیسم در ایران طبیعی می‌نمود که در جست‌وجوی روح و شکوه ملی ایرانی باشند که ماهیتی کهن از یک نهاد زنده‌ی مستقل به همراه فرهنگ مشخص خود به حساب می‌آید. به این ترتیب، باوری در مورد این ایده ایجاد شده و رشد یافت که گویی نوعی پیوستگی در مورد تاریخ ایران وجود دارد که آن را به واسطه‌ی یک چشم انداز شیداگونه نسبت به دوران طلایی پیش از اسلام، از گذشته‌ای دور و بدون هرگونه یادگار و یاد بود، به زمان امروزی‌اش متصل می‌کند. روشنفکران پیش‌تاز در حیطه‌ی مربوط به ناسیونالیسم شیدایی شامل کسانی از جمله: میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا قاجار و میرزا آقاخان کرمانی می‌شوند. این افراد کسانی بودند که ایده‌آل‌های ابتدایی در ارتباط با مفاهیمی از جمله خودمختاری، همبستگی و رفاه ملت ایران را با تعهد وطن پرستانه شان معرفی کردند. کارهای آن‌ها عمدتاً به زمینه‌سازی و ایجاد بستری برای شکل‌گیری «حب وطن» به عنوان یک نیاز روحی در میان مردم اختصاص داده شده است. موضوع و پس‌زمینه اصلی ثابت و قابل ارجاع در کارهای آن‌ها، حاکی از عدم اشتیاق‌شان به فتح ایران توسط اعراب است. همچنین در این کارها مقایسه‌ای دائم میان وضعیت فلاکت بار آن زمان ایران با رونق مربوط به گذشته‌ی باشکوه پیش از اسلامی آن از یک سو و کشورهای توسعه یافته‌ی غربی از سوی دیگر، انجام می‌پذیرد و همواره وضعیت حال کشور درمقابل شکوه گذشته و همچنین رونق کشورهای غربی قدرتمند آن زمان قرار داده

می‌شود. آنان در جستجوی یافتن پاسخی برای سقوط ملت ایران و کشف یا ساخت ابزارهای لازم برای ایجاد رستاخیزی در آن، به سرزنش کردن و انتقاد از خودکامگی افراد فاسد و ناتوان در طبقه حاکم، از جمله در عناصر مذهبی و سیاسی کشور، پرداختند. در ادامه و به عنوان یک نیاز اساسی برای توسعه کشور، این افراد ضرورت آزاد شدن ایران از گذشته بیگانه‌ی اسلامی‌اش را از طریق خالص سازی زبان فارسی و پالودن آن از واژگان عربی، و در همان حال پذیرش تمدن غربی و در آغوش کشیدن رهیافت‌های آن را مطرح کردند.

میرزا فتحعلی خان آخوند زاده از آذربایجان، با افتخار خود را به عنوان عضوی از مجموعه‌ی ایرانیان و متعلق به نژاد ایرانی معرفی نموده و اعلام داشت که به ملت ایران و وطن ایرانی‌اش متعلق است. آخوند زاده، جلال‌الدین میرزا و همچنین میرزا آقا خان کرمانی را از طریق دوستی و مکاتبه تحت تأثیر افکار و آرای خود قرار داد. جلال‌الدین میرزا که یک شاهزاده‌ی قاجار بود، بازسازی تاریخ ملی ایرانیان را در کتاب خود با عنوان «نامه‌ی خسروان» که به عنوان نخستین کتاب درسی در مدرسه‌ی دارالفنون به زبان فارسی ساده و زدوده شده از هر گونه واژه‌ی عربی تدریس می‌شد، آغاز کرد. کتاب چهار جلدی وی درباره‌ی تاریخ شاهنشاهی ایرانیان از زمان انسان آغازین تا دوران قاجار را در بر می‌گرفت. بخش اول که به تشریح مهابادیان تا دوران ساسانیان تخصیص داده شده است، به نمایش تأثیر جنبش‌های اسطوره‌ای شده‌ی نو زرتشتیان همچون «دساتیر» می‌پردازد. میرزا آقا خان کرمانی در اثر خود به نام «آیین‌ی سکندری» تلاش‌های جلال‌الدین میرزا را در فراهم کردن تاریخ ملی ایران با بسط آن از گذشته‌ی اسطوره‌ای تا دوران قاجار در پیش گرفت. این کار به منظور انجام مقایسه‌ی گذشته‌ی با شکوه ایران با وضعیت اکنونی آن و در تقابل گذاشتن این دو انجام شد. اندیشمندان ایرانی که تحت تأثیر این ایده‌ها قرار گرفته بودند، حتی «ریشه‌ی ایرانی» نیز برای آخرین سلسله‌ی ترک تبار ایرانی کشف کرده و سلسله‌ی شاهان قاجار را به سلسله‌ی اشکانیان متصل کردند.

نشر و گسترش ناسیونالیسم شیداگونه که توسط این چهره‌های روشنفکر معرفی می‌شد و ایده‌های ناسیونالیستی مربوط به وزرای اصلاح طلب کشور، به طور قابل ملاحظه‌ای به شکل‌گیری ریشه‌های روشنفکری و خاستگاه ایدئولوژیک انقلاب مشروطه، یاری داده و نقش عمده‌ای در این خصوص بازی کردند.

انقلاب مشروطه و هویت ملی

ایده‌های روشنفکرانه‌ی جنبش مشروطه به طور بنیادی حول و حوش دو هدف اصلی شکل گرفته بودند. یکی از این اهداف ایجاد یک «دولت - ملت مدرن» (منظور ایجاد دولت و ملتی با مفهوم جدید و غیر سنتی آن است که مبتنی بر قواعد و ضوابط حکمرانی مدرن از طرف دولت و نقش جدید شهروندان در تقابل با رعایا، به عنوان ملت می‌باشد) به منظور بسط و توسعه‌ی منابع کشور و حمایت از استقلال آن در مقابل نیروهای

قدرتمند خارجی؛ و هدف دیگر آن شکل دهی یک ملت به واسطه‌ی تبدیل مردم از سطح رعایا به شهروندانی بود که مشارکت بیشتری در زندگی سیاسی کشور خواهند داشت. علاوه بر این، ایده‌ی مربوط به شکل‌گیری چنین ملتی، موسوم به ملت ایران، در بر گیرنده‌ی تمامی مردم این کشور، صرف نظر از وابستگی‌های مذهبی و دینی‌شان، ریشه‌های قومی، زبانی که به آن سخن می‌گویند و یا وضعیت اقتصادی و اجتماعی‌شان، می‌باشد. مبتنی بر چنین اصولی بود که انقلاب مشروطه به جنبشی وطن پرستانه و ناسیونالیستی تبدیل گردید. بنا بر این، از همان اوان شکل‌گیری جنبش، ایده‌ی «حق حاکمیت ملی مردم ایران» به شعار کسانی بدل گردید که به طرفداری از مشروطه خواهی، دنیا گرایی (سکولاریزم)، ترقی خواهی و مساوات طلبی می‌پرداختند.

ظهور فراوان روزنامه‌ها و سایر مجلات منتشره در دوران انقلاب مشروطیت، به گسترش مفهوم و ایده‌ی ملیت و حق حاکمیت ملی در میان جمعیت شهری کمک کرد. مفهوم «ملی» که از عبارت «ملت» مشتق شده بود نیز به طور فزاینده‌ای مقبولیت عمومی یافت. این عبارت در موارد گوناگونی مورد استفاده واقع می‌شد؛ که به عنوان مثال می‌توان از اشاره به مجلس شورای ملی، بانک ملی، و همچنین استفاده از آن برای نامیدن قهرمانان بزرگ کشور با القابی مردم پسند، از جمله شهرت یافتن لقب «سردار ملی» برای ستارخان و «سالار ملی» برای باقرخان که از فرماندهان مقاومت نظامی مشروطه خواهان تبریز بودند، یاد کرد.

در این دوران تاریخی، نسل جدیدی از اندیشمندان ایرانی که تحت تأثیر پیشگامان ناسیونالیسم در کشور بودند، پای به صحنه‌ی وقایع گذاشتند. یکی از این افراد، فرصت شیرازی نویسنده‌ی کتاب «عطار عجم» بود. این کتاب نخستین کار ایرانی است که به معرفی یاد بو‌ها و یاد گارهای باستانی و منطقه‌های باستان شناسی استان فارس می‌پردازد. فرصت شیرازی در مقاله‌ها و رساله‌های سیاسی خود، وضعیت نا بسامان ایران را نتیجه‌ی غفلت مردم و خود کامگی و جور و ستم حاکمان‌اش دانسته و خواهان انجام اصلاحات اساسی در وضعیت اداره‌ی کشور است. سایر اشخاص تأثیر گذار، از جمله ملک‌المکملین که متأثر از الگوی ژاپنی برای توسعه بود، استفاده‌ی عاقلانه‌تری را از منابع طبیعی برای صنعتی ساختن کشور پیشنهاد کرد. همچنین دو نویسنده‌ی آذربایجانی دیگر نیز با نام‌های عبد الرحیم طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای، در این خصوص بسیار تأثیر گذار بوده‌اند. در حالی که طالبوف به عنوان اراییه‌ی راه حل از بیداری سیاسی و علمی ایران پشتیبانی می‌کرد، مراغه‌ای به چهره‌گشایی از زندگی رقت بار و پر فلاکت مردم پرداخته و برای پرودن عشق به وطن و رستگاری و نجات آن، زاری و درخواست یاری داشت.

سرخوردگی طرفداران ملی‌گرای انقلاب مشروطه نسبت به ترفندهای مربوط به معاهده‌ی انگلیسی - روسی 1907 که ایران را به دو ناحیه‌ی تأثیر گذاری و قدرت تقسیم بندی می‌کرد، زمینه‌ساز حیات مجددی برای

ناسیونالیسم شیداگونه، جنبشهای ضد استعماری و ایده‌های مساوات‌گرایانه شد. به تبع این تغییرات، برای مثال، شاعران دوران انقلاب مشروطه را می‌توان به سه گروه مشخص تقسیم بندی کرد: 1) آن دسته از شعرا که سرزمین ملی یا وطن خود را در شکل اسلامی و حتی شیعی خود در نظر می‌گرفتند، که از آن جمله می‌توان به ادیب پیشه‌وری و سید اشرف‌الدین گیلانی اشاره کرد؛ 2) آن دسته از شاعران که مانند ابوالقاسم عارف و میرزاده‌ی عشقی، تحت تأثیر مفهومی غربی و امروزیین وطن و ملیت بوده و در مورد موضوعاتی مربوط به وطن پرستی، آزادی و مفاهیم ضد استعماری می‌نوشتند؛ (همچنین می‌توان محمد ابراهیم فرخی یزدی را نیز متعلق به این گروه از شاعران دانست که به وطن پرستی اجتماعی باور داشته و از مخاطبان‌اش درخواست عشق، توجه، از خود گذشتگی و ایثار در راه ایران و مردمان زحمتکش و کارگر آن می‌کرد)؛ 3) آن دسته از شاعران که واکنش‌های ترکیبی ملی - مذهبی را دنبال می‌کردند که از آن میان می‌توان به ملک الشعرا بهار اشاره داشت که اشعار بسیار قدرتمندی در معرفی و ستایش از شکوه ایرانی پیش از اسلام نوشته و در همان حال به میراث اسلامی ایران با دیده‌ی احترام می‌نگریست. در طرف مقابل آن، نویسنده‌ی پرکاری چون احمد کسروی رساله‌های گوناگون و نوشته‌های سیاسی فراوانی را به چاپ رسانده و با ترکیب احساسات ناسیونالیستی و ضد مذهبی (مشمول بر شیعه گری، صوفی گری و بهائیت) به حمایت از یک رویکرد تندرو نسبت به پالایش زبان و زدودن واژه‌های عربی از فارسی پرداخت.

دوران پس از مشروطیت شاهد واکنشی ملی‌گرایی به وضعیت سیاسی رو به زوال کشور بود که این به بهترین شکلی در سه نشریه‌ی مؤثر در میان سال‌های 1916 تا 1928 بازتاب یافت: «کاوه» یکی از این نشریات به حساب می‌آمد که در برلین و توسط سید حسن تقی‌زاده که خود از پیش کسوتان هدایت انقلاب مشروطه بود و سرپرستی «کمیته‌ی ملی ایران» در برلین را بر عهده داشت، اداره شده و به چاپ می‌رسید؛ نشریه‌ی دیگر، «ایران‌شهر» بود که در برلین و توسط حسین کاظم زاده ایران‌شهر منتشر می‌شد؛ و دست آخر، نشریه‌ی «آینده» بود که در تهران و توسط محمود افشار چاپ می‌شد. کاظم زاده ایران‌شهر به عنوان یک ناسیونالیست تند رو و آتشی، دیدگاه‌های خود را در تعدادی از رساله‌های منتشر شده در نشریه‌ی خود و به طور مشخص‌تری در «تجلیات روح ایرانی» مطرح کرد. او نگاه شیداگونه‌ی روشن و در عین حال بسیار بنیادین خود را نسبت به نژاد آریایی و مشخصه‌های برتر مردم ایرانی نسبت به سایر نژادهای جهان که حقانیت خود را در خلال تاریخ این ملت به نمایش گذاشته است، در کارهای خود حفظ می‌کرد. افشار به عنوان یک دانشمند سیاسی در مقاله‌های گوناگونی در نشریه‌ی «آینده»، در یک برخورد نظام‌مند و علمی درباره‌ی جنبه‌های مختلف هویت ملی ایرانی، تمامیت ارضی کشور و همبستگی ملی، پیش گام گردید. وی همچنین به عنوان یک ملی‌گرای تأثیر گذار، باور بسیار محکمی را نسبت به شخصیت ناسیونالیستی مردم ایران در طول تاریخ طولانی کشور

به نمایش گذاشت. افشار نخستین کسی بود که ایده‌ی «پان‌ایرانیزم» را در حمایت و پشتیبانی از همبستگی و تمامیت ارضی ملت ایران در مقابل یورش رویکردهای «پان‌ترکیزم» یا «پان‌عربیزم» پیشنهاد داد. پایان دوران قاجاریه و آغاز دوره‌ی پهلوی نیز شاهد شکل‌گیری و همچنین ظهور تعدادی از نوشته‌ها و نمایش‌نامه‌های تاریخی بوده است که با تلفیق واقعیت‌های تاریخی با تخیلات داستانی، احساس دلتنگی شدید و حزن‌آلود حاکم بر این دوران ایران را نسبت به گذشته‌ی باشکوه ایرانی به تصویر می‌کشند؛ نوشته‌ی صادق هدایت موسوم به «پروین دختر ساسان» شامل این دسته از آثار است.

ظهور ناسیونالیسم دولتی در دوران پهلوی

دوران مربوط به مدرنیته‌ی دولتی و ملی در سلسله‌ی پهلوی نیز مانند سایر الگوهای رایج در آغاز قرن بیستم، بر اساس شکوفایی خود محور کشور بنا نهاده شده بود. برگزاری جشن‌ها و مراسم یاد بود از خاطره‌های تاریخی جمعی به واسطه‌ی نمادها و اسطوره‌ها، رسوم سنتی و سایر مراسم این چنینی، موزه‌ها و محوطه‌های باستان‌شناسی، طراحی معماری هخامنشی برای بناهای بزرگ عمومی، موسیقی ملی و اصرار بر «لباس متحدالشکل» ملی، به عنوان نشان‌هایی از این واقعیت به حساب می‌آیند. در این دوران، ظهور نوشته‌های ناسیونالیستی تاریخی، تأکید خود را از تداوم به همراه «تاریخ سنتی»، به ادامه دادن «تاریخ واقعی» کشور، به وسیله‌ی تأکید روی دوران هخامنشی به عنوان محوری سیاسی برای شکل‌گیری دولت نوین، قرار دادند. بازسازی‌های تاریخی صورت گرفته در مورد دوران هخامنشی با کمک اندیشمندان و دانشمندان غربی، بیشتر توسط کسانی که از طریق سنت‌گرایان مدرنیست اروپایی مدار، سعی در به نمایش گذاشتن تصویری کلی از تاریخ سنتی ایران، به عنوان اختراع و یا تصور گروهی «مستشرق» داشته‌اند، دچار سوء تعبیر شده است.

در دوران آغازین حکومت سلسله‌ی پهلوی بود که این قبیل نوشته‌های تاریخی دانشگاهی آغاز به شکل‌گیری و گسترش کرد. کار پیش‌گامانه‌ی حسین پیرنیا روی «تاریخ ایران باستان» و کتاب درسی عباس اقبال آشتیانی در مورد «تاریخ ایران از دوران ظهور اسلام تا سقوط قاجار» و همچنین کار عبدالله رضى در مورد «تاریخ ایران از زمان باستان تا سال 1937»، شکل دهنده‌ی مطالب درسی بودند که تاریخ واقعی ایران را از دورانی کهن تا زمان حال پوشش می‌دادند. این قبیل متون به ایجاد و گسترش یک شعور و آگاهی عمومی جدید در حیطه‌های تاریخی آن در میان اهل فکر، کمک می‌کردند. در همین حال، تعدادی از دانشمندان ایرانی موفق به مشاهده‌ی یک تداوم فرهنگی میان ایران پیش از اسلام و در دوران میانی ظهور اسلام شدند. در همین خصوص، ابراهیم پورداوود که یکی از پیش‌گامان مطالعات اوستایی در ایران بوده و از طرفداران پرشور ناسیونالیزم نیز به حساب می‌آمد، به بررسی و آزمودن تأثیرات دین و تعالیم زرتشتی و همچنین فرهنگ پیش از اسلام روی فرهنگ و تمدن به ظهور رسیده‌ی جدید اسلامی در ایران پرداخت. او

چنین مطرح می‌کند که «سرزمین ما، نژاد ما و زبان ما برای چندین هزار سال به همان سیاق سابق مانده است.» (نقل از کتاب معین). محمد محمدی ملایری به تشریح جزییات تأثیرات ایرانیان در منطقه بین النهرین که هم در دوره‌ی ساسانی و هم در زمان امپراتوری اسلام در زمان خلیفه‌های عباسی، جزو استان‌های میانی ایران بوده است، پرداخت. همچنین، محمد معین نیز درباره‌ی تأثیرات ایده‌های مزدایی در بازگشت پیش‌زمینه‌های ادبیات کلاسیک و تصوف یا عرفان ایرانی مطلب نوشت. ذبیح الله صفا در اثر تأثیر گذار خود درباره‌ی «تاریخ حماسه سرایی و افسانه پردازی در ایران» و در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» و همچنین در «خلاصه‌ی تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان دوران صفویه» نیز به تبلیغ و گسترش ایده‌ی جدید مربوط به نگرش ملی‌گرایانه به تاریخ ایران پرداخت. رویکرد جدید فرانسوئالیسم در نوشته‌های تاریخی ایران مربوط به این دوران، توسط ذبیح بهروز و همراهانش آغاز گردید.

دانشمندان غربی که تخصصی در زمینه‌های دوران میانی اسلام و همچنین پیش از اسلام داشتند نیز در راه گسترش و تبلیغ مطالعات دانشگاهی در باره‌ی تاریخ ایران یاری بسیاری کردند. این امر دربرگیرنده‌ی تلاش‌ها و همکاری‌های زیاد افرادی از قبیل ایگناز گولدزیهر، ارنست هرزفیلد، ولادیمیر مینورسکی، برتولد اشپولر و ساموئل استرن می‌شود. این افراد با استفاده از طرح «ناسیونالیسم» و مفاهیم کلیدی وابسته به آن که همانا «شخصیت ملی» و «احساسات ملی» باشند، شکل‌گیری ملت ایرانی به همراه یک «هویت ملی» زنده و آشکار در طول دوران هخامنشی و سپس، حیات مجدد آن را در قرن‌های نهم و یازدهم و پس از آن، به نمایش گذاشتند. ایده‌ی هرزفیلد در مورد ایران هخامنشی به عنوان یک مفهوم سیاسی - جغرافیایی، و به عنوان «امپراتوری آریایی‌ها» و همچنین تصور او در این باره که «ملت» ایرانی، در مفهوم ترکیبی جغرافیایی و سیاسی‌اش در دوران هخامنشی به ظهور رسیده است، به عنوان چارچوب ایدئولوژیک رسمی در دوران حکومت پهلوی به کار گرفته شدند. چنین ایده‌هایی زمینه ساز بر پا شدن زیر ساختی بود که السندرو باسانی آن را «ناسیونالیسم آریایی و نوهخامنشی» می‌نامد. این قبیل آرا و افکار، به شکل‌گیری چهار نوآوری تاریخی منجر گردیدند که شامل «تغییر نام کشور از پرشیا به ایران در زبان‌های غربی در سال 1935 و دادن اهمیت به ریشه‌های باستانی آریایی ملت ایران، برگزیدن عنوان «آریامهر» توسط محمدرضا شاه در سال 1965؛ برگزاری جشن‌های 2500 ساله‌ی امپراتوری ایران در سال 1971؛ و نهایتاً تغییر دادن تقویم ملی کشور از مبنای اسلامی آن یعنی هجری شمسی به تقویم اختراع شده‌ی شاهنشاهی» که مبتنی بر زمان شکل‌گیری امپراتوری ایران توسط کوروش کبیر بود، می‌باشد.

چنین تأکیدی روی 25 قرن امپراتوری ایران به عنوان رکن و پایه‌ی اصل هویت ایرانی از تصور تعهد و وفاداری به شاهنشاهی ایران نشأت می‌گرفت که مبانی آن در اختیار شاه کشور بود. به همین ترتیب، هویت

ایرانی از قدرت حاکمیتی که گویا به شیوه‌ای آسمانی برای شاه کشور مقرر گردیده و به عنوان موهبتی شکوه‌مند (فرّه ایزدی) که به وی در ازای ارج و نیرو و شایستگی‌اش ارزانی شده بود، نشأت می‌گرفت؛ و در نتیجه، عشق به سیستم شاهنشاهی ایران به عنوان عشق به وطن در نظر گرفته می‌شد. شعار معروف «خدا، شاه، میهن» که توسط سلسله‌ی پهلوی به عنوان نمایی از وفاداری و تعهد ایرانیان به شاه و شاهنشاهی مورد استفاده قرار می‌گرفت، فضای زیادی برای مفهوم «حق حاکمیت ملت» باقی نمی‌گذاشت. چنین پنداشتی نسبت به حق حاکمیت نمی‌توانست بیش از این با اصول ابتدایی مربوط به انقلاب مشروطه هم‌خوانی داشته باشد، چرا که نسبت به حاکمیت چنین اظهار می‌داشت که: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه موقوف شده است.»

دوران حکومت پهلوی نه تنها شاهد ظهور و رشد ملت و دولتی با یک سیاست ملی آشکار بود، بلکه پیدایش یک نوع ادراک ملی را نیز به نظاره نشست که در پی تبلیغ و توسعه‌ی احساسی از تعلق کشور به یک ملت مدرن به همراه تاریخی با شکوه و پر افتخار که بیش از 25 قرن در حال جریان بوده است، ایجاد شده بود. چنین امری با انتشار قابل ملاحظه‌ی ایده و مفهوم «ایران»، همراه شد که به عنوان بخشی از یک مبارزه‌ی تبلیغاتی وسیع به منظور بالا بردن سطح سواد آموزی در کشور، رشد سریع شهرنشینی و ارتباطات، پیدایش طبقه‌ی متوسط و یک گروه تحصیلکرده‌ی شهرنشین و شکل‌گیری بازار ملی، به کار گرفته می‌شد.

تاریخ و زبان فارسی دو عامل و مبنای بسیار پراهمیت برای شکل‌گیری مفهوم نوین «ناسیونالیسم دولتی» تحت حکومت پهلوی بودند. دستورالعمل اجرایی در مورد موضوعات تاریخی، شامل تأکید روی دوران پر شکوه هخامنشی (آن چنان که پیش از این مطرح شد) و تبلیغات برای انجام حفاری‌های باستان‌شناسی توسط متخصصان باستان‌شناسی آمریکایی و اروپایی، می‌شد. بر پا سازی یک موزه‌ی باستان‌شناسی در تهران (موزه‌ی ایران باستان)، ساخت و ساز بناهای عمومی بزرگ با پس زمینه‌های هخامنشی و تأسیس انجمن آثار ملی ایران، همگی بخشی از تلاش‌های صورت گرفته در این پیوند به حساب می‌آیند.

به علاوه، در این دوران یک جریان ملی‌گرایانه نیز مورد تشویق و تبلیغ قرار گرفت. اصلی‌ترین چهره‌های این حرکت کسانی از جمله علی نقی وزیری و سید جواد بدیع زاده بودند که با ساخت و تولید تعدادی ترانه و سرود سعی در بسیج نمودن جوانان و نسل‌های جدید و جلب توجه شان برای خدمت‌گذاری به ملت ایران داشتند. ترانه‌ی «به سوی تخت» وزیری در زمان تاج‌گذاری رضا شاه نوشته و تهیه شده بود. بدیع زاده نیز به عنوان یک خواننده و موسیقیدان معروف و پر کار، سرودهای ملای نوشت که به ترفیع و شکوهمندی گذشته و حال ایران می‌پرداخت. این سرودها که در برلین ضبط شده بودند به طور گسترده‌ای در میان طبقه‌ی رو به رشد متوسط جامعه که به گرامافون‌های

کمپانی «هیز مستر وویس» دسترسی داشتند، نشر یافتند. با توجه به سرودهای ضبط شده‌ای که از بدیع زاده باقی مانده - که مجموعه‌ی آنها دارای زمینه‌هایی از جمله ستایش شکوه پرچم ایران، خواندن کشور با عنوان سرزمین داریوش (ایران ای کشور داریوش)، تشویق زنان به برداشتن حجاب، شادمانی در مورد تکمیل خطوط راه آهن فراملیتی ایران و همچنین تجلیل از سرود ملی کشور می‌باشند- می‌توان او را یک ملی‌گرای شیداگونه‌ی واقعی دانست. بعدها، در هنگام اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در آغاز و اواسط دهه‌ی 40 میلادی، گل گلاب اقدام به نوشتن دو سرود ملی کرد که موسیقی آنها توسط روح الله خالقی ساخته شده بود؛ یکی از این سرودها با عنوان «آذرآبادگان»- که در دوران جنبش خودمختاری طلب آذربایجان در سال 1945 و 1946 نوشته شده بود - و دیگری با نام «ای ایران»، سروده شد که این ترانه در میان تمامی ایرانیان سراسر کشور و با خاستگاه‌های تاریخی، قومی، نژادی گوناگون و همچنین تمایلات سیاسی مختلف، شهرت یافت.

سیاست‌های دولتی در رابطه با زبان در پی آن بود که واژه‌های عربی و سایر واژگان بیگانه را از زبان فارسی بزدايد. ایده‌ی پالایش زبان فارسی از واژگان عربی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی به وسیله‌ی گروه کوچکی از روشنفکران ناسیونالیست شیداگونه آغاز شده بود. نخستین تلاش سازمان یافته و نظام مند در راه یافتن واژه‌های جدید فارسی برای عبارت‌های فنی جدیدی که وارد زبان می‌شدند، در حالی که قصدی در پالوده سازی زبان فارسی نداشت، در آغاز انقلاب مشروطیت و با شکل گیری نشست با عنوان «مجلس آکادمی» و بر اساس جلساتی ماهیانه از سال 1903 شکل گرفت. چندین سازمان دیگر نیز با عمرهای کوتاه‌تری در خلال سال‌های 1924 تا 1935 شکل گرفتند که به جستجو برای یافتن واژگان فارسی به ویژه در محدوده‌های فنی و نظامی می‌پرداختند. این امر منجر به شکل گیری واژگان جدید فراوانی شد و در نتیجه، بحث‌های مطرح شده در مقابل موضوع پالایش زبان فارسی را برجسته کرد. این دسته تلاش‌ها از زمانی که رضا شاه در سال 1934 از ترکیه دیدن کرد و دریافت که در آن جا کمال آتاترک نیز به اجرای پروژه‌ی مشابهی دست زده است، شتاب بیشتری گرفت. تحت چنین شرایطی بود که فرهنگستان زبان ایران در سال 1935 در پی اقدامات نخست وزیر وقت، محمد علی فروغی، با هدف جایگزین سازی واژه‌های عربی با معادل‌های فارسی برای آنها که هر یک با دقتی قابل ملاحظه برگزیده شده بود، تأسیس شد. نخستین فرهنگستان زبان موفق شد که در طول شش سال اول فعالیتش تا سال 1941، بیش از 3500 واژه شامل عنوان مکان‌ها بسازد. در پی یک دوران عدم فعالیت نسبتاً طولانی که از زمان خلع سلطنت از رضا شاه در سال 1941 آغاز می‌شد، فرهنگستان زبان‌ها مجدداً در سال 1970 با ریاست صادق کیا راه اندازی شد. کیا که یکی از دنباله‌روهای ذبیح الله بهروز بود، از طرفداران آتشین پالوده سازی زبان فارسی از واژگان عربی به حساب می‌آمد. تا انقلاب

سال 1979 فرهنگستان زبان دوم موفق شده بود برای 1470 عبارت فنی و واژگان به عاریت گرفته شده از عربی یا زبان‌های اروپایی، معادل‌های فارسی گرد آوری کرده و به تأیید برساند.

سیاست مربوط به هویت ایرانی

روشنفکران ایرانی تا اواسط قرن بیستم، با توجه به دستور کارهای ایدئولوژیک گوناگونی که برای بازسازی ایران مدرن خود زیر نظر داشتند، به چندین دسته‌ی مختلف از گروه‌های رقیب تقسیم بندی شده بودند. مجادلات اصلی این گروه‌ها از دو هدف اساسی مربوط به انقلاب مشروطه ناشی می‌شدند که یکی بنیان نهادن یک مفهوم مدرن برای روابط ملت و دولت بود، و دیگری مربوط به توسعه‌ی یک جامعه‌ی مدنی می‌شد که بتواند مردم را از سطح رعایا به شهروندانی که حق مشارکت در موضوعات ملی را دارند تبدیل کند. دولت پهلوی تمرکز خود را روی هدف اول گذاشته و در این راه دستیابی به هدف دوم را قربانی کرد. شاهان دوران پهلوی بر این باور بودند که فرآیند مدرن سازی کشور خود راه را برای ایجاد جامعه‌ی مدنی مزبور هموار می‌سازد. همچنین، گروه‌های گسترده‌ای از جوامع روشنفکری نیز به پذیرش این ایده پرداختند که 25 قرن تاریخ مربوط به امپراتوری ایرانی، بایستی به عنوان پایه و اساس هویت ملی ایرانی پذیرفته شود. برای بیان دو مثال برجسته در این مورد، در اوایل دوران مشروطه، می‌توان به اعضای «حزب رادیکال» که توسط علی اکبر داور، یکی از معماران شکل گیری دولت پهلوی و همچنین برنامه‌های مدرن سازی کشور، تأسیس شده بود، و گروهی از ایرانی‌های تحصیلکرده‌ی غرب که کلپ «ایران جوان» را تحت رهبری علی اکبر سیاسی شکل داده بودند، اشاره کرد. یک گروه دیگر از تکنوکرات‌های تحصیل کرده‌ی غرب که توجه خود را معطوف به ایجاد پیشرفت و تولید ثروت در ایران کرده بودند نیز، در راهبری به سوی رشد اقتصادی سریع و مدرن سازی کشور در طول دهه‌ی 1960 با شکل دهی سازمان برنامه، بانک مرکزی و وزارت اقتصاد به عنوان پایگاهی برای فعالیت‌های خود، به شکل گسترده‌ای در این خصوص فعال شدند. با این وجود، بدنه‌ی اصلی نهادهای تبلیغاتی که از «ناسیونالیسم هخامنشی» طرفداری می‌کرد، احزاب مورد حمایت مالی دولت بودند که از آن جمله می‌توان به احزابی چون ملیون، ایران نوین، مردم و رستاخیز، که همگی در مدت زمان میانه‌ی دهه‌ی 1950 تا 1970 تأسیس شده بودند، اشاره کرد.

گروه دیگری از روشنفکران نیز توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی را پیش نیازی برای اتحاد ملی می‌دانستند. آن‌ها توجه اصلی خود را به ایده‌های ملی گرایان لیبرال معطوف کردند و از همین روست که با عنوان ناسیونالیست‌های مردمی شناسایی می‌شوند. مشخصه‌ی اصلی این نوع از هویت ملی در اواسط قرن بیستم شامل «جبهه‌ی ملی» می‌شود که (تحت مدیریت و هدایت محمد مصدق) از یک ائتلاف آزاد از قید محدودیت‌های گوناگون و از پیوند سازمان‌های متعددی با دیدگاه‌ها و تمایلات سیاسی بسیار متنوع، از طیف‌های راست تا چپ بر اساس معیارهای سیاسی تشکیل

شده بود.

گروه سومی که در حال چالش با پنداشت‌های مورد حمایت دولت دربار‌ه‌ی هویت ملی بودند، شامل طرف داران ایدئولوژی‌های چپ می‌شدند که آرمان خود را به نوعی، پشتیبانی از اهداف مردم ایران قرار داده بودند. این گروه‌ها بیشتر تمایل به انتقال پرسش مربوط به هویت جمعی ایرانیان از دیدگاه «ملی» آن به اجزای مردم‌اش داشتند. آن‌ها نه از «ملت ایران»، بلکه از «مردم ایران» سخن می‌گفتند که از نظر آن‌ها، متشکل از ملیت‌های گوناگون بودند. مطابق دیدگاه این افراد، ایران یک کشور چندملیتی بود که در آن باید بنا به این تعریف، حق اقلیت‌های قومی برای شرکت در اداره‌ی حکومت به رسمیت شناخته شود. دیدگاه‌های چپ‌گرایانه در ایران تحت تأثیر شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی بودند و معمولاً توسط هویت‌های جمعی مربوط به مردمانی که در جمهوری‌های جنوبی، در منطقه‌ی قفقاز و آسیای مرکزی و در حد فاصل زمانی آغاز دهه‌ی بیست میلادی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1989 ساکن بودند، شکل می‌یافتند. در همان حالی که سیاست‌های داخلی اتحاد جماهیر شوروی به شکل همسانی احساسات ملی را در جمهوری‌های سوسیالیستی خود سرکوب می‌کرد، ماشین تبلیغاتی آن جنبش‌های جدایی‌طلبانه را در سایر کشورها ترغیب می‌کرد. پدیدار شدن چنین سیاستی در عمل منجر به شکل‌گیری جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان با کمک‌های ارتش سرخ در سال‌های 1945 و 1946 گردید.

چهارمین پنداشت از هویت ملی ایرانی مربوط به نگرش دینی آن می‌شود. آیت‌الله مرتضی مطهری، علی شریعتی و مهدی بازرگان را می‌توان جزو طرفداران هویت ملی - مذهبی ایرانی دانست. در نظر مطهری، یک ملی‌گرایی صلح‌آمیز و متعادل که منجر به همکاری و ارتباطات اجتماعی میان مردم می‌شود با هویت ملی اسلامی ایرانی قابل تطبیق است. شریعتی ملت و ملیت را در رابطه با فرهنگ تعریف می‌کند و در نتیجه رابطه‌ی نزدیکی میان این عبارتها و مذهب می‌بیند. با تعقیب همین خط فکری، چنین برداشت می‌شود که در طول چهارده قرن گذشته تاریخ‌های مربوط به اسلام و ایران آن چنان با هم درآمیخته‌اند که جست‌وجوی هویت ایرانی بدون در نظر گرفتن اسلام، و یا هویت اسلامی بدون در نظر گرفتن حضور قاطع ایرانیان در آن، غیر ممکن می‌نماید. از نظر شریعتی، این دو عنصر مربوط به ایران اسلامی، شکل دهنده‌ی هویت ایرانیان می‌باشند. او بر این باور است که تنها با اتکا به ملت ایران، در حالی که از فرهنگ شیعی خود حمایت می‌کنند، می‌توان بر بیگانه‌سازی ملی و فرهنگی پیروز شد. بازرگان در سخنرانی خود در دوران بسیار حساس گذار میان سقوط شاه و ظهور جمهوری اسلامی چنین اشاره می‌کند که "عناد ورزیدن با اسلام در غالب ناسیونالیسم ایرانی برابر با ویرانی خویشتن است. انکار نمودن هویت ایرانی و در نظر گرفتن ناسیونالیسم غیر مذهبی، بخش و مجموعه‌ای از جنبش ضد ایرانیان محسوب می‌شود و کار ضد انقلابیون است."

دست یافته‌های ارزشیابی چند فرهنگی اخیر که در سال‌های 2000 و 2001 به انجام رسیده و به مقایسه‌ی ایران، مصر و اردن می‌پردازد، می‌تواند به پرسش مربوط به ارتباط میان ملیت و مذهب مربوط شود. این مطالعه نمایانگر سطح پایین‌تری از مذهب گرایی در میان ایرانیان نسبت به پاسخ دهندگان مصری و اردنی، و در عین حال، سطح بسیار بالاتری در احساسات ملی آنها است. در حالی که در اردن و مصر به ترتیب تنها 14 درصد و 10 درصد از پاسخ دهندگان به این پرسش نامه‌ها خود را پیش از هر چیزی «اردنی» و یا «مصری» دانسته‌اند، 34 درصد از ایرانی‌ها خود را «پیش از هر چیزی» به عنوان ایرانی می‌شناسند.

نتیجه گیری

در ایران اواخر قرن بیستم، درست مانند بسیاری از دیگر جوامع، موضوعات مربوط به نژاد و زبان و تعلقات قبیله‌ای و استانی غالباً با هویت ملی در رقابت می‌باشند. با این حال، علیرغم این هویت‌های چند گانه، یک آگاهی فرهنگی عمیق ریشه دار و یک هوشیاری تاریخی از مفهوم تداوم در یک سابقه‌ی طولانی و مشخص از تاریخ کشور، به عنوان یک نیروی پیوند دهنده‌ی بسیار قوی برای کمک به پیروزی در مقابل جریان‌های جدا کننده‌ی گوناگون، به خدمت بقای کشور در آمده است. دست یافته‌های مربوط به یک پژوهش ملی که در سال 2001 در مراکز استانی 28 استان کشور به انجام رسیده است، نشان دهنده‌ی ارتباطات محکم مردم با هویت «ایرانی» شان می‌باشد. در پاسخ به این پرسش که «شما تا چه اندازه به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنید؟» 68 درصد از پاسخ‌دهندگان اذعان داشته‌اند که هویت ایرانی خود را در سطح بسیار بالایی ارج می‌نهند؛ که این هم شامل 35 درصدی از آنها می‌شود که برای پاسخ «به طور کامل» را برگزیده‌اند و هم 33 درصدی که «تا حد بسیار زیاد» را برگزیده‌اند. به علاوه، 27 درصد از پاسخ دهندگان هویت ایرانی خود را از «متوسط» تا «بسیار زیاد» ارزیابی کرده‌اند؛ با توجه به این که 19 درصد از آنها سطوح «بالاتر» و 8 درصد نیز سطح «میانی» را برگزیده‌اند. انتخاب سطح پایینی از اهمیت دادن به هویت ایرانی، تنها پاسخ 5 درصد از پاسخ دهندگان شرکت کننده در این مطالعه بوده است. وقتی که نمونه‌ی مذکور بر حسب سطح آموزش افراد پاسخ دهنده تقسیم بندی گردید، مشخص شد که کسانی که در پایین‌ترین سطوح آموزشی بودند، بیشترین سطح از احساسات را برای هویت ملی از خود نشان داده‌اند. به گونه‌ای که 92 درصد از کسانی که هیچ آموزشی ندیده و یا سواد ابتدایی داشتند، احساسات بیشتری نسبت به هویت ملی شان نشان داده‌اند؛ و در مقایسه با آنها، تنها 86 درصد از کسانی که سواد راهنمایی و دبیرستان داشته‌اند و 80 درصد از کسانی با تحصیلات در سطوح بالاتر، گزینه‌ی مربوط به داشتن بیشترین احساسات نسبت به هویت ملی را برگزیده‌اند.

دست آخر این که، یک باور آگاهانه در «تمایز فرهنگی ایرانی»، برای قرن‌ها با ادبیات ایران، و به طور مشخص‌تر، شعر فارسی، به عنوان

محور اصلی آن، به عنوان پایه و اساس و همچنین فصل مشترک هویت ایرانی و نیروی متصل کننده، با ایرانیان عجین و همراه بوده است. علاوه بر این، با حضور سنت نیرومند ادبیات شفاهی، خصوصا شعر، ایده‌ی «ایران» و عناصر آن در میراث فرهنگی ایرانی به طور گسترده‌ای از طریق نقالی و شاهنامه‌خوانی به توده‌های مردم در مناطق شهری، روستایی و عشایری منتقل شده است. می‌توان افراد بسیاری را یافت که در عین بی‌سوادی، اشعاری را از دیوان حافظ، سعدی و شاهنامه‌ی فردوسی از بر می‌دانند و حتی در گفت‌وگوها و مباحثات زندگی روزمره‌ی اجتماعی خود به آن‌ها رجوع کرده و از آن‌ها استفاده می‌کنند.